

علامه مصباح؛ عالم علوم اجتماعی اسلامی

رضا احمدی



تذکره

۱۱ بهمن ۱۳۱۳ در یزد به دنیا آمد. در سن ۲۵ سالگی به درجه اجتهاد رسید. پس از پیروزی انقلاب در تأسیس دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و در جهت تحول و بازسازی نظام حوزه نقش فعالی ایفا کرد. تأسیس بنیاد علمی پژوهشی باقرالعلوم و مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره) از دیگر اقداماتی است که این عالم علوم اجتماعی در کارنامه خود دارد. فارغ از فعالیت‌های فرهنگی و اجرایی، اسلامی کردن علوم اجتماعی از دغدغه‌های جدی در حیات علمی ایشان بود و در این راستا، نظریه‌های قابل تأملی ارائه کرد تا آنجا که بحق می‌توان از وی با عنوان «فیلسوف علوم اجتماعی اسلامی» یاد کرد. علامه مصباح یزدی، سرانجام در ۱۲ دی ماه سال گذشته، چهره در نقاب خاک کشید. در آستانه سالگرد

درگذشت این عالم فرزانه، همایش ملی «علامه مصباح یزدی، فیلسوف علوم اجتماعی اسلامی» به‌همت پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و با سخنرانی جمعی از اهالی حوزه و دانشگاه در تالار استاد موسویان این پژوهشگاه در قم برگزار شد. آیت‌الله علی اکبر رشاد، حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حمید پارسانیا و حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه از جمله سخنرانان این هم‌اندیشی بودند.

■ فکر، فعل، علم و عمل علامه مصباح حکیمانه بود

آیت‌الله علی‌اکبر رشاد، رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و رئیس شورای حوزه‌های علمیه استان تهران، معتقد است که یکی از بحث‌های بسیار مهم و بنیادی در حوزه علوم اجتماعی «چیستی و هستی جامعه» است که در حوزه‌های دانشی گوناگونی نقش تعیین‌کننده دارد. امروز که دغدغه تحول فقه و تأسیس فقه نظام‌ساز، فقه حکومت، فقه سیاست، فقه فرهنگ، فقه تمدن و دیگر شاخه‌ها را داریم، جز از رهگذر رسیدن به مبنا ی متقنی در خصوص «جامعه» و هستی آن، تأسیس رشته‌های فقهی عملی نمی‌شود. آیت‌الله رشاد معتقد است یکی از چالش‌های دلپذیر در عصر ما، چالش فکری دو متفکر بزرگ علامه مطهری و علامه مصباح‌یزدی در زمینه ماهیت و ترکیب جامعه است. به‌زعم او، علامه مصباح فراتر از یک فیلسوف است و باید از وی با عنوان «حکیم» یاد کرد اما از آنجا که مبادی بنیادینی در فلسفه علوم اجتماعی بر اساس «حکمت دینی» تأسیس کرد، عنوان «فیلسوف علوم اجتماعی» برای او به کار می‌رود اما بواقع شأن ایشان «شان حکیم» است. فیلسوف می‌تواند در فکر، بفلسفد اما در عمل فیلسوف نباشد! اما علامه مصباح حکیم بود؛ یعنی فکر، فعل، علم و عمل او حکیمانه بود.

■ رابطه فلسفه با علوم اجتماعی در نگاه علامه مصباح یزدی

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حمید پارسانیا، استاد حوزه و دانشگاه و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، معتقد است که وقتی در اندیشه آیت‌الله مصباح نسبت بین «فلسفه» و «علوم اجتماعی» بررسی می‌شود، مراد، فلسفه به معنای خاص یعنی «متافیزیک» است. علوم اجتماعی با فلسفه اجتماعی به انسان در حوزه ارتباطات اجتماعی اش می‌پردازد. بنابراین، در اندیشه علامه مصباح یزدی رابطه فلسفه به‌معنای خاص با علوم اجتماعی از سنخ رابطه علوم باهم است. دکتر پارسانیا بحث خود را چنین تبیین کرد که در دیدگاه آیت‌الله مصباح علم فقط ابزار نیست، بلکه نور است و روشنگری می‌کند. علوم مدرن از کانت به بعد تهی از متافیزیک می‌شود و در نتیجه فلسفه به «امری ذهنی» فروکاسته می‌شود. هر چند که کانت علوم تجربی را نیزمانند فلسفه می‌دانست اما در نگاه او فلسفه، نور نیست و صرفاً صورتی بر عالم می‌اندازد این در حالی است که رابطه فلسفه با سایر علوم در دیدگاه آیت‌الله مصباح رابطه علم با علم است؛ به این معنا که یک نور با نور دیگری رابطه دارد اما در دیدگاه‌های دیگر، رابطه یک غیرعلم با علم مطرح است.

نکته دیگر درمورد نسبیتی است که برخی بین «علوم اجتماعی اسلامی» با «ایدئولوژی» برقرار می‌کنند. باید گفت در این زمینه سه دیدگاه وجود دارد:

نخست، یک دیدگاه، علوم اجتماعی را به‌طور کلی یک دانش تجربی و آزمون‌پذیر می‌داند. بر این اساس، اثبات وابطال دارد وهرچه اثبات وابطال تجربی ندارد، ضدارزش تلقی می‌کند. پوزیتیویست‌ها معتقدند علم با مشاهده، فرضیه، آزمون و... پیش می‌رود و ربطی به دانش‌های دیگر ندارد. بر این اساس، اسلامی کردن علوم، موجب ایدئولوژیک کردن و ارزشی کردن آنها می‌شود.

دوم، براساس دیدگاه دوم، چه بخواهیم چه نخواهیم، از مجموعه گزاره‌هایی در علم استفاده می‌کنیم که آزمون‌پذیر نیستند اما علم آزمون‌پذیر بر این گزاره‌ها شسته است؛ به تعبیری، علم همان دانش تجربی است اما در این دانش حسی و تجربی، معرفت‌های دخیل نیزبه رسمیت شناخته می‌شود البته نه به معنای علم، بلکه به معنای یکسری امور ذهنی یا بین‌الاهانی. بر اساس این دیدگاه، علم «هویت فرهنگی» پیدا می‌کند و منطقه‌ای می‌شود و «فرهنگ اسلامی» نیز «علم اسلامی» خواهد داشت.

سوم، اما در دیدگاه آیت‌الله مصباح «متافیزیک» یک علم است و علوم دیگر از آن استفاده می‌کنند. وقتی فلسفه خصلت اسلامی پیدا کند، ابتدا خود خود می‌شود و بعد دیگر علوم موح می‌شوند. دیدگاه آیت‌الله مصباح این است که وقتی فلسفه «دینی» می‌شود، هم دینی می‌شوند. اگر متافیزیک را ارزش تلقی کنیم، در این صورت بحث ایدئولوژی مطرح می‌شود که مورد قبول آیت‌الله مصباح نیست. به زعم ایشان، متافیزیک «علم» است و اعتماد به یک «متافیزیک اسلامی» را اعتماد به یک علم می‌دانند.

ظهور و تطور جامعه‌شناسی



گره‌های اندیشه/ «طرح ملی گفتمان نخبگان علوم انسانی» از سال ۱۳۹۴

کار خود را آغاز کرد و هرسال پذیرای نخبگان علوم انسانی بسیاری بوده است. طرح مذکور توسط دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم با مشارکت شورای تحول و ارتقای علوم انسانی، معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، بنیاد نخبگان، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم و نهاد نمایندگی رهبر معظم انقلاب در دانشگاه‌ها در حال برگزاری است. دکتر حسین کچوییان، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران و عضو سابق شورای عالی انقلاب فرهنگی، از جمله سخنرانان ششمین دوره طرح ملی گفتمان نخبگان علوم انسانی بود و در بحث خود کوشید به شرایط «ظهور و تطور علم جامعه‌شناسی» بپردازد. به زعم او، وقتی در باب چگونگی تأسیس و پیدایی علم سخن می‌گوییم باید توجه داشته باشیم که دو منطق و منظر برای فهم این مطلب وجود دارد:

۱- منطق درونی علم: که با نگاهی غیرتاریخی همه چیز را تابع مناسبات و منطق خود آن علم می‌کند. از نظر این منطق، علم در نسبیتی همیشگی و مطلق با عقل قرار دارد، بنابراین علوم همیشه در چهارچوب دستگاه عقلی شکل می‌گیرد. این منطق برای مثال نمی‌پرسد که چرا ما در دوره پیشامدرن با چیزی به نام جامعه‌شناسی مواجه نبودیم.

۲- منطق بیرونی علم: دراین رویکرد، به شرایط تاریخی پیدایی علم نظر می‌شود. در این منظر، تطور بیرونی علم لحاظ می‌شود. کچوییان معتقد است تحولاتی که منجر به ظهور علم جامعه‌شناسی شد، نخست از سیاست به معنای فلسفه سیاسی آغاز شد و ماکیاولی نخستین جامعه‌شناسی بود که این کار را انجام داد. او مقدمات شکل‌گیری نظریه اجتماعی مدرن را فراهم و مدینه فاضله‌ای را که به ذکر زندگی اخلاقی و شایسته برای پادشاهان و افراد حکومت می‌پرداخت و ویژگی انسان پیشامدرن بود را تبدیل به «علم سیاست» واقعی کرد؛ یعنی بنیاد سیاست را متناسب با عمل نیروها تأسیس کرد و پس از اونماس هابز، کار ماکیاولی را به صورت فلسفی تئوریزه کرد.

کچوییان در این زمینه تصریح کرد: در امتداد این روند، جامعه‌شناسی با آگوست کنت به ظهور می‌رسد. جامعه با کنت همچون سایر امور هستی، به مثابه یک واقعیت عینی و طبیعی که تابع خواست انسان نبوده بلکه منطق عمل نیروهای خود را داراست، وضع شد و در سه متفکر اصلی یعنی مارکس، دورکیم و وبر، تعین اصلی و عینی یافت.

■ جناب دکتر انتظاری، چه می‌شود که در قشر نخبه و تحصیلکرده جامعه «تمنای رفتن» اتفاق می‌افتد؟ به اعتقاد شما، راه‌های نرفته ما در حوزه «سیاستگذاری برای نخبگان» چه بوده است؟

مهاجرت نخبگان لزوماً، مهاجرتی ایدئولوژیک نیست. یکی از اصلی‌ترین دلایل آن مسائل اقتصادی است چراکه به هر صورت توان ارزی کشور دچار افت شده است؛ دلار هزار تومان به دلار ۲۸ هزار تومانی رسیده است و این بدین معنا است که توان ارزی ما ۲۸ برابر ضعیف‌تر شده است. هیأت علمی‌ای که ماهانه دو، سه هزار دلار حقوق داشت، اکنون کمتر از هزار دلار دریافتی دارد. برای بسیاری از اهالی علم و دانش، این مسائل اقتصادی اولویت بالایی دارد. بنابراین وقتی به موقعیتی در خارج از کشور مواجه می‌شوند که می‌توانند ماهی ۱۰ تا ۱۵ هزار دلار درآمد داشته باشند، «رفتن» را بر «ماندن» ولو موقت ترجیح می‌دهند.

■ اما بی‌شک تصدیق می‌کنید که خروج نخبگان از کشور نباید تنها به مسائل اقتصادی خلاصه و فروکاسته شود. کاستی‌های سیاستگذاری‌های علمی و فرهنگی ما چقدر در این ماجرا سهم دارند؟ بله درست است، مسائل اقتصادی تنها عامل مهاجرت نیست. بالا رفتن تب مهاجرت یا به قول شما «تمنای رفتن» در قشر خاصی از جامعه، نشان از شکست سیاست‌های فرهنگی ما است. بنابراین از دیگر دلایل خروج نخبگان، شکست سیاست‌های فرهنگی ما در بخش وزارت علوم و شورای عالی انقلاب فرهنگی است. به نظر می‌رسد که آموزش‌های ما در دوره لیسانس، ارشد و دکتری از قبیل تاریخ اسلام، انقلاب اسلامی، اخلاق اسلامی و... آنچنان که باید نتوانسته «تعلق» و «جامعه‌پذیری» لازم را در میان جوانان و دانشجویان ایجاد کند و آموزش‌ها، کارآمد نبوده‌اند. بنابراین یکی از اقدامات جدی، بازنگری اساسی در برنامه‌های فرهنگی، آموزشی، تاریخی و دینی است.

«نخبه» تنها یک شهروند متخصص نیست، بلکه دارای تعلقات دینی و ملی است، ما در پرورش این «احساس تعلق» در صدا و سیما، نظام آموزش و پرورش، فیلم‌های تاریخی و به‌طور کلی در سیاستگذاری‌های فرهنگی خود موفق

به‌تازگی مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از نخبگان و استعدادهای برتر علمی کشور به مسأله خروج نخبگان از کشور و سیاست اشتباه «مهاجرفرستی» اشاره داشتند: «در بعضی از دانشگاه‌ها عناصری هستند که جوان نخبه را به ترک کشور تشویق می‌کنند؛ من صریح می‌گویم که این خیانت است؛ این دشمنی با کشور است؛ دوستی با آن جوان هم نیست، امروز در کشور ما جوان‌های نخبه می‌توانند رشد کنند و در برهه‌هایی هم می‌توانند بروند از یک کشور دیگر استفاده کنند و برگردند، اما اینکه ما یک جوانی را نسبت به آینده کشور ناامید کنیم، دلسرد کنیم، آینده را تلخ و سیاه به او نشان دهیم که او برود و مهاجرت کند، این را امن و واقعیات خیانتی می‌دانم که بایستی دنبال کنیم...» برای بررسی دلایل خروج نخبگان از کشور و راه‌های جذب نخبگان با دکتر اردشیر انتظاری، جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی به گفت‌وگو نشستیم. او معتقد است خروج نخبگان از کشور نشان از ضعف در سیاست‌های فرهنگی ما است و برای معکوس کردن روند مهاجرت و جذب نخبگان، نیاز به «رویکردهای تحولی» در سیاستگذاری فرهنگی داریم تا تعلقات ملی و فرهنگی در قشر نخبه و فرهیخته جامعه تقویت شود.

عمل نکرده‌ایم. بنابراین برنامه‌های فرهنگی ما باید مورد بازنگری قرار گیرد. ■ در این فرایند، چه سهمی را برای سیستم آموزش عالی قائل هستید؟ نظام آموزش عالی ما چگونه می‌تواند این «احساس تعلق» را برای قشر فرهیخته و تحصیلکرده ما ایجاد کند؟

خود ساختار آموزش عالی نیز یکی از بسترها و زمینه‌های خروج نخبگان محسوب می‌شود. واقعیت این است که ما از زمان رضاخان تا به امروز هیچ تغییری را در ساختار آموزش عالی نپروچود. نیاورده‌ایم! شاید محتوا و افراد تغییر کرده باشند اما سیستم همان سیستم است. ساختار آموزشی ما، ساختاری وابسته است. دانشگاه‌ها ما، مستقل نیستند، وابستگی، نخست در معرفت و دانش ما و بعد هم

عکس: ایوب قادری/ عطا

گفت‌وگو با دکتر اردشیر انتظاری درباره لزوم «تحول» در سیاست‌های فرهنگی کشور

جذب نخبگان با تقویت تعلقات ملی و فرهنگی

«تمنای رفتن» در قشری از جامعه نخبگی چرا ایجاد می‌شود؟

مهسا رضانی
خبرنگار

در عرصه‌های دیگر به چشم می‌خورد. «نخبه‌فرستی» در ذات دانشگاه و در محتوای مطالبی که تدریس می‌شود، قابل ردگیری است! به عنوان مثال، در محتوای درسی و در کلاس‌ها، پیوسته به متفکران غربی ارجاع داده می‌شود، غافل از اینکه بر این ارجاع‌ها و محتواها خواه‌ناخواه شیفتگی به غریب را در ذهن دانشجویان نهادینه می‌کنیم. بنابراین یکی از راهکارها در سیاستگذاری برای نخبگان، تغییر ساختار دانشگاه و محتوای دانش و معرفت است، دانشگاه باید در جایگاه درست خود قرار گیرد تا بتواند با مسائل جامعه ارتباط تنگاتنگ داشته باشد، رئیس‌جمهور بارها از دانشگاه به عنوان «اتاق فکر» یاد کرده است، اما کدام اتاق فکر؟ چقدر واقعاً به دانشگاه و اهالی آن مراجعه می‌شود؟ من به عنوان جامعه‌شناس برای ترافیک شهری راه‌حل فرهنگی و اجتماعی دارم. ترافیک تنها با پل و بزرگراه حل نمی‌شود، برخی از مسائل رویکردهای فرهنگی نیاز دارند اما کسی به سراغ ما نمی‌آید. دانشگاه بویژه در عرصه‌های علوم انسانی، محل رجوع نیست. بنابراین وقتی یک نخبه و فرد دانشگاهی احساس اثرگذاری ندارد، به مهاجرت فکر می‌کند و جایی را برمی‌گزیند که حس کند «اثرگذاری» و «کارایی» بیشتری دارد.

همچنین، نگاه‌هایی که در دانشگاه‌ها تزیق شده و آموزش داده می‌شود، نسبت به سله، امپریالیسم و... نه تنها حساسیت ایجاد نمی‌کند بلکه برعکس نسبت به

■ برای «رویکرد تحولی» ما به نظریه‌پردازان نیاز داریم. مهم‌تر اینکه، بستر لازم برای «ورود و حضور جوانان» فراهم شود. آنان که دوران جوانی را پشت‌سر گذاشته‌اند عمدتاً محافظه‌کارند؛ البته ما «جوان محافظه‌کار» و «پیر آوانگارد» هم داریم، ولی عمدتاً این‌گونه است که جوانان تعلقات کمتری دارند و می‌توانند آوانگارد فکر و عمل کنند.

■ «نخبه» تنها یک شهروند متخصص نیست، بلکه دارای تعلقات دینی و ملی است، ما در پرورش این «احساس تعلق» در سیاستگذاری‌های فرهنگی مان موفق عمل نکرده‌ایم. خروج نخبگان نشان از ضعف در سیاست‌های فرهنگی ما است.

■ «نخبه‌فرستی» در ذات دانشگاه و در محتوای مطالبی که تدریس می‌شود، قابل ردگیری است! به عنوان مثال، در محتوای درسی و در کلاس‌ها پیوسته به متفکران غربی ارجاع داده می‌شود، غافل از اینکه با این ارجاع‌ها و محتواها خواه‌ناخواه شیفتگی به غریب را در ذهن دانشجویان نهادینه می‌کنیم.

■ مهم‌ترین دلیلی که باعث می‌شود برخی از نخبگان سرخورده شوند، بی‌توجهی به شایسته‌سالاری است. به دنبال سرخوردگی نخبگانی برخی عزم مهاجرت می‌کنند و مابقی به نوعی «بی‌تفاوتی اجتماعی» پیشه می‌کنند.

■ رئیس‌جمهور بارها از دانشگاه به عنوان «اتاق فکر» یاد کرده است، اما کدام اتاق فکر؟ چقدر واقعاً به دانشگاه و اهالی آن مراجعه می‌شود؟ من به عنوان جامعه‌شناس برای ترافیک شهری راه‌حل فرهنگی و اجتماعی دارم. ترافیک تنها با پل و بزرگراه حل نمی‌شود، برخی از مسائل به رویکردهای فرهنگی نیاز دارند اما کسی به سراغ ما نمی‌آید. دانشگاه بویژه در عرصه‌های علوم انسانی، محل رجوع نیست. بنابراین وقتی یک نخبه و دانشگاهی احساس اثرگذاری ندارد، به مهاجرت فکر می‌کند و جایی را برمی‌گزیند که حس کند اثرگذاری و کارایی بیشتری دارد.

نگاه‌های امپریالیستی مقاومت کرده و از آنها با عنوان «رویکردهای ایدئولوژیک» یاد می‌کنند! این در حالی است که ما به درس و محتواهایی نیاز داریم که بتوانند «تعلقات ملی و فرهنگی» تضعیف شده را تقویت کند که متأسفانه در سیستم آموزشی ما غایب است.

می‌خواهم بگویم ساختار آموزش عالی به گونه‌ای طراحی شده است که ناخواسته افراد برجسته علمی را به خروج از کشور هدایت می‌کند و گاهی ناآگاهانه در خدمت سیاست مهاجرفرستی حرکت می‌کند.

■ بعد از انقلاب ما برای تصحیح این سیستم آموزشی چه کاری انجام دادیم؟ «انقلاب فرهنگی» اساساً چه تحولی را در سیستم آموزش عالی ما ایجاد کرد؟ چه تحولی در سیاستگذاری‌های فرهنگی و علمی ما برای جذب نخبگان صورت گرفت؟

واقعیت این است که تحول خاصی صورت نگرفته است. تغییرات چنین بوده است که به عنوان مثال در نظام آموزش و پرورش، سیستم ۵-۳-۴ را به سیستم ۶-۳-۳ تبدیل کرده‌ایم و بعد، از آن با عنوان «تحول نظام آموزش و پرورش» یاد می‌کنیم. این تغییرات اساسی و بنیادین نیست تا بتوان از آن با عنوان «تحول» یاد کرد. تحول باید در مبانی اساسی صورت گیرد. تحول در آموزش و پرورش به عنوان مثال باید اما و اگر درباره این باشد که دانش آموز ما اساساً مدرسه برود یا نرود؟ ما در برنامه‌های تحولی‌مان مدرسه رفتن و حتی ۱۲ سال تحصیل را پیش‌فرض می‌گیریم؛ چون ما نگاه تحولی نداریم و عمدتاً محافظه‌کارانه با همه چیز اعم از بوروکراسی، دانشگاه، بانکداری و... برخورد می‌کنیم. این درحالی است که ما به آدم‌ها، افکار و اندیشه‌هایی آوانگارد نیاز داریم که اساس برخی ساختارهای کلیشه‌ای به عنوان مثال سیستم آموزش و پرورش و سیستم آموزش عالی را زیر سؤال ببرند.

■ به ضرورت «رویکرد تحولی» در سیاستگذاری برای نخبگان اشاره کردید، برای محقق شدن این تحول به چه بسترسازی‌هایی نیاز داریم؟ برای «رویکرد تحولی» ما به نظریه‌پرداز نیاز داریم. باید اهالی فکر را به کار گرفته و به رسمیت بشناسیم. از آنان بخواهیم تولید فکر و محتوا کنند و بر مسائل جامعه تمرکز و پژوهش داشته باشند. باید امکان گفت‌وگوی میان متفکران و اندیشمندان را فراهم کنیم تا در این تضارب آرا و اندیشه‌ها، آن «رویکرد تحولی» محقق شود. مهم‌تر اینکه بستر لازم برای «ورود و حضور جوانان» فراهم شود. آنان که دوران جوانی را پشت‌سر گذاشته‌اند عمدتاً محافظه‌کارند؛ البته ما «جوان محافظه‌کار» و «پیر آوانگارد» هم داریم، ولی عمدتاً این‌گونه است که جوانان تعلقات کمتری دارند و می‌توانند آوانگاردتر فکر و عمل کنند. البته بی‌شک لازم است که رویکرد تحولی پایه «عقلانی» و «اندیشه‌ای» داشته باشد.

مشکل ما این است که در بسیاری از عرصه‌ها، خیلی از مسائل را پیش‌فرض گرفته‌ایم. این در حالی است که بسیاری از این مسائل می‌توانند نباشند و اتفاقی هم نبینند. خیلی از قواعدی که ما در سازمان‌های بوروکراتیک داریم، منشأ دردسر و مشکلات هستند. اینها را از اساس می‌توان با یک رویکرد آوانگارد و تحولی مورد بازبینی قرار داد. بسیاری از آیین‌نامه‌های بوروکراتیک ما بی‌کارکرد و اضافه هستند. این جنس از آیین‌نامه‌ها تقریباً در تمام نهاد‌های دولتی ما وجود دارد. این در حالی است که بسیاری از امور را می‌توان به شکل راحت‌تری پیش برد به شرط آنکه آیین‌نامه‌ها را کسانی تدوین کنند که بوروکراسی را می‌فهمند، عقلانی فکر می‌کنند و به راحت شدن کار مردم و به «گفتمان خدمت به مردم» اعتقاد دارند.

■ برای اینکه بتوانیم در نخبگان احساس اثرگذار بودن و مفید بودن را تقویت کنیم چه پیشنهادی دارید؟

احساس مفید بودن برای نخبگان کشور زمانی ایجاد می‌شود که نظام‌های اجتماعی، گزینشی و انتصابی ما هم «شفاف» و هم «شایسته‌سالار» باشند. مهم‌ترین دلیلی که باعث می‌شود برخی از شایستگان سرخورده شوند، بی‌توجهی به شایسته‌سالاری است. به دنبال سرخوردگی نخبگانی برخی عزم مهاجرت می‌کنند و مابقی به نوعی «بی‌تفاوتی اجتماعی» پیشه می‌کنند که آسیب آن اگر از خروج نخبگان بیشتر نباشد، کمتر نیست. منظورم این است که «رویکرد تحولی» را باید از خود دانشگاه و اهالی آن توقع داشت. بنابراین بحث مهاجرت نخبگان ذیل بحث سرخوردگی نخبگانی قرار می‌گیرد و ما باید پیش از پرداختن به مسأله خروج نخبگان به «سرخوردگی نخبگانی» بیندیشیم و با تحول در سیاست‌های علمی و فرهنگی کشور از این سرخوردگی‌ها در قشر فرهیخته و تحصیلکرده جامعه جلوگیری کنیم.